

بی‌خوابی

زنده‌یاد محمد مختاری

چه فرق می‌کرد زندانی در چشم‌انداز باشد یا دانشگاهی؟ اگر که رویا تنها احتمالی بود بازیگوشانه تشنج پوستم را که می‌شنوم، سوزن سوزن که می‌شود کف پا، علامت این است که چیزی خراب می‌شود، دمی که یک کلمه هم زیادی است، درخت و سنگ و سار و سنگسار و دار، سایه‌دستی است که می‌پندارد دنیا را باید از چیزهایی پاک کرد

چقدر باید در این دو متر جاماند تا تحلیل جسم، حد زبان را رعایت کند؟

چه تازیانه کف پا خورده باشد، چه از فشار خونی موروث در رنج بوده باشی

قرار جایش را می‌سپارد و بی‌قراری، که وقت و بی‌وقت

سایه به سایه

رگ به رگ دنبالت کرده است تا این خواب تظاهرات تورم را طی می‌کنم در گذر دلالتان

سر چهارراه صدایی درشت می‌پرسد: ویدئو مخرب‌تر است یا بمب اتم؟

مسیح هم که بیاید انگار صلیبش را باید حراج کند

صدای زنگ فلز در دندان‌های طلا و خارش کپک در لاله‌های گوش

نصیب نسلی که خیلی دیر رسیده است و فکر سبب و زمین در سیصد سالگی جاذبه

و کودکان چند هزار ساله که انگار برای اولین بار هستی را در وان حمام سبک‌تر یافته‌اند.

نه سینما و نه میهمانی در تاریخ هجوم کاشفانی با تأخیر حضور

هزار کس می‌آیند و هزار کس می‌روند و هیچ‌کس، هیچ‌کس را به خاطر نمی‌آورد

صدا همان که می‌شنوی نیست سگ از سکوت به وجد می‌آید

و دزد بر سر بام بلند سماع می‌کند با ماه

زبان عزیزتر است اکنون یا دهان؟ که سنگ راه دهان را

هزار بار تمرین کرده است صدا که می‌شکند

حرف که چرک می‌کند جمله‌ها که نقطه‌چین می‌شوند

پیری یا بچه‌ای که خود را می‌کشد تازه معنا روشن می‌شود

سگی که می‌افتاد در نمک‌زار و این نمک که خود افتاده است

خلاف رأی اولوالالباب نیست که ماه رنگ عوض کرده باشد یا شب مثل آزادی زنگ زند

اگر که لاله زرد باشد یا سیاه استعاره خون به مضحکه خواهد انجامید

گچ سفید جای سرت را نشان می‌دهد که چند سالی انگار در اینجا می‌نشسته‌ای

و رد انکارت افتاده است بر دیوار یا شاید نقشی مانده است از تسلیمت

گزاره‌ای اصلاً ناتمام

و تازه این بی‌تابی که هیچ چیز آرامش نمی‌کند در التهاب درهایی که باز می‌شوند

کتاب‌هایی که باز می‌شوند و دست‌هایی که باز می‌شوند و دست‌هایی که سنگ‌ها را می‌پراندند

و سارهایی که از درخت‌ها می‌پرند درخت‌هایی که دار می‌شوند

دهان‌هایی که کج می‌شوند زبان‌هایی که لالمانی می‌گیرند

صدای گنگ و چشم‌انداز گنگ و خواب گنگ و همه‌همه که می‌انبوهد، می‌ترکد

رویا که تکه‌تکه می‌پراکند دانشگاهی که حل می‌شود در زندانی

و چشم‌اندازی که از هم می‌پاشد خوابی که می‌شکند در چشم و چشم که میخ می‌شود در نقطه‌ای و

نقطه‌ای که می‌ماند مگ در گوشه‌ای

از کاسه سر

که همچنان غلت می‌خورد غلت می‌خورد، غلت می‌خورد

روزگار

شماره چهل و پنجم / آذر ۱۳۹۶

صاحب امتیاز: شورای صنفی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

مدیرمسئول: محمدرضا مسعودی‌نسب

سردبیر: صفا روشندل

قلب‌های خود را بگشایید، جهان باز زاده خواهد شد

سیده سارا حسینی

شدند. از سنوات و هزینه‌های رو به افزایش ناعادلانه‌ای گفتند که دانشگاه پول‌گردان برگردهی دانشجویان تحمیل کرده است. از شرایط ستوه‌آور خوابگاه‌های دختران گفتند و از قوانین تبعیض‌آمیز و قیّم‌مآبانه‌ای که شرایط زندگی را برای دانشجویان دختر دشوار و دشوارتر ساخته است. آن‌ها فریاد زدند: «مسکن و کار و درمان، آموزش رایگان، خواسته‌ی زحمتکشان» تا بگویند از تنگناهای معیشتی به جان آمده‌اند و مطالبه‌گر حقوق حقه‌ی خود هستند.

قاب چهارم: با تهدید و با احضار، ساکت نمی‌شیم این بار

به بیان رانسیر، پلیس فضای تردد، چیزی جز فضای تردد [circulation] نیست. در مقابل، سیاست عبارت است از استحاله دادن این فضای تردد به فضایی برای ظهور یک سوژه: یعنی مردم، کارگران، شهروندان. سیاست عبارت است از شکل‌دهی دوباره به فضا، آنچه بناست در درون آن انجام شود و آنچه بناست در درون آن دیده یا نامیده شود. خصلت تکین

تجمعات صنفی در شانزده آذرهایی که ذکر آن رفت در همین جاست. در این نقاط عطف بود که دانشجویان خواستند آن ملال و رخوت و جمودی که بر حیات دانشجویی مسلط شده بود

را کنار زنند. بعد از سال‌ها، به این باور رسیدند که تجلی سوژگی‌شان -به تعبیر رانسیری- نه در فضای باسماهای و شعارزده و تهی از معنای سالن‌ها -سالن‌هایی که فضایی شده بود برای

اجرای کارنوالیزه شده‌ی این دست مراسم‌ها- که در صحن پردیس دانشگاه است. در میان ساختمان دانشکده‌ها و در مسیرهای عبوری و

گذرهای هرروزه‌شان. جای تأکید نیست که در اینجا منظور از «خواستن»، همان تلاش و همان اراده‌ی معطوف به کنشگری و عبور از مناسبات

نخ‌نمای مرسوم است که در درجه‌ی نخست اهمیت پیدا می‌کند و بدون شک، موفقیت‌آمیز بودن یا نبودن این تلاش، متأثر از عوامل

متعدد و همینطور شرایط و سامان سیاسی و اجتماعی در هر مقطع تاریخی است. شانزده آذر

۱۳۹۶ امسال پر بود از چهره‌های جدید. حضور پرشمار دانشجویان جدیدالورود، قدم‌های استوار جمعیت، دست گذاشتن روی مطالبات درست،

اجرای خوب و قابل قبول، همه و همه مرا بیش از پیش مجاب کرده است که این جنبش و کنش‌ورزی را مترقی و راستین بدانم.

و تجارب مشابه دیگر پایان پذیرفت. اکنون در آستانه شانزدهم آذرماه ۱۳۹۵ این بار از دانشجویان صدای پرطنین‌تری شنیده شد. بیانیه‌ی فراگیر دانشجویان به مناسبت روز دانشجو نوشته شد و یازده‌هزار نفر از دانشجویان سراسر کشور امضای خود را پای آن ثبت کردند. در این بیانیه صراحتاً مواضع دانشجویان در نقد وضعیت فاجعه‌بار حاکم بر فضای جامعه و به تبع آن دانشگاه اعلام شد. دانشجویان اعلام کردند که شرایط کنونی و روندی که دانشگاه را تبدیل به بنگاه کرده است و روز به روز فضا را امنیتی‌تر می‌سازد، قابل چشم‌پوشی نیست. آن‌ها در تجمع و شعارهای خود بارها و بارها یادآور شدند که به سیاست‌هایی نتولیبرالی‌ای که منجر به پولی‌سازی آموزش، خصوصی‌سازی و کالایی‌سازی دانش شده است، معترض هستند و خواهند بود. دانشجویان علیه تبعیض جنسیتی رو به فزونی، بومی‌گزینی، فساد علمی و بیگاری کشیدن از دانشجویان شعار دادند و در نهایت اعلام داشتند که مصراانه، در آینده نیز پیگیر مطالبات خود خواهند بود.

قاب سوم: از بابل تا آبادان، سرکوب دانشجویان

سال نود و پنج، بستر وقوع بیش از ۶۰ تجمع صنفی مختلف در سراسر کشور بود. از شمال تا جنوب، از غرب تا شرق این بار دانشجویان بودند که می‌خواستند سوژه‌ی فعال منعکس‌کننده‌ی

صدای مطالبات خود باشند. در زنجان، بابل، تهران، نیشابور، ارومیه، اصفهان، یزد، اهواز،

بجنورد و ... تجمعات و فعالیت‌های صنفی متعدد نشانگر شکل‌گیری هسته‌ی اعتراضی

واحدی بود که سکوت و مماشات و سهل‌انگاری را مرام و مسلک خود نمی‌دید و علی‌رغم

تمام سنگ‌اندازی‌ها و کارشکنی‌ها در مسیری که برگزیده بود، ثابت‌قدم بود. دامنه‌ی این

اعتراضات در سال ۹۶ نیز امتداد یافت. تحصن دانشجویان دانشگاه نفت آبادان (که کماکان ادامه دارد)، تحصن دانشجویان دانشگاه هنر

تبریز، اعتراض علیه احکام انضباطی صادرشده برای دانشجویان نوشیروانی بابل و اکنون تجمعات صنفی به مناسبت شانزدهم آذر در

سراسر کشور و در دانشگاه‌های تهران و تکرار شورمندان و مصمم مطالبات برحق دانشجویان. در این تجمعات ایشان از اعتراض‌شان به طرح

استثنای کارورزی گفتند و خواستار لغو آن

قاب اول: تشکل مستقل، حق مسلم ماست

سال ۱۳۹۴ بود که دانشجویان از پس دوره‌ی فترتی طولانی، نیروی فعاله‌ی دوباره‌ای یافتند و عزمی پیدا کردند برای احیای شوراهای صنفی در سطح دانشکده‌های مختلف و تشکیل شورای صنفی مرکزی دانشگاه تهران. مهر و آبان ۹۴، زمزمه‌ها شدت و بسامد بیشتری یافت. تک‌صداها در تنگنای گلو محبوس شده، سعی کردند مامن و مخاطب تازه‌ای بجویند. صداها به جستجوی صداها موافق دیگر رفتند. آذر

۹۴، نقطه‌ی عطف پس از سال‌ها. پای روز دانشجو میان بود و بازستاندن حقی سلب‌شده. روز فراخوانی و یادآوری و حرابه بستن علیه

فراموشی. بنیامین می‌نویسد در آن‌جا که تجربه به مفهوم دقیق کلمه وجود دارد، بخش‌هایی

از محتوای گذشته‌ی فردی با مواد و مطالب مربوط به گذشته‌ی جمعی در هم می‌آمیزد.

مناسک و آیین‌های جمعی با مراسم و اعیاد خاص خود، مخلوط حاصل از ترکیب این دو

عنصر [فردی و جمعی] خاطره را پیوسته تولید و بازتولید می‌کند. این مناسک در برخی مواقع

نقش ماشه‌ی حافظه را ایفا می‌کنند و در عین حال در سراسر زندگی عصای خاطره هستند.

شانزدهم آذر، روز دانشجو، ما به دنبال تحقق معنایی از دست رفته و رو به سوی نسیان

بودیم. روز دانشجو برای ما -به رغم ماهیت استحاله‌یافته‌اش توسط برخی تشکل‌های

ساخته‌قدرت و وابسته در سال‌های اخیر- مناسکی ویژه در همان تعریفی که بنیامین ارائه

کرده است، بود [و هست]. رخدادی متمایز و معنادار که تجربه‌ی فردی را به تجربه‌ی جمعی

متصل می‌کرد و مهم‌تر از همه در پی تحقق و استمرار آن تجربه‌ی جمعی و تسری آن به سایر

ایام سال بود.

قاب دوم: منطق سرمایه‌داری، استثمار، بیگاری

پاییز ۱۳۹۵ نطفه‌های امیدبخش بیشتری در دل خود داشت. سال سهل و ممتنع ۹۴، با احضارهای غیرقانونی و تلاش نیروهای امنیتی برای سرکوب فعالین مستقل دانشجویی، جلسه

با ریاست دانشگاه، پیگیری مطالبات صنفی دانشجویان، تلاش برای ارتباط با تشکل‌های صنفی دیگر شهرها و استان‌ها و تشکیل نهاد

واحدی برای شوراهای صنفی سراسر کشور



نئولیبرالیسم، سیاست‌زدگی و خطر استحاله جنبش دانشجویان مستقل

محمدعلی رضایی

نئولیبرالیسم به معنای کالایی‌شدن و نفوذ منطق کالایی در عرصه‌های گوناگون جامعه است. نئولیبرالیسم به وضعیتی گفته می‌شود که مفهوم کالا همه‌چیز را زیر سیطره‌ی خود آورده و در واقع همه‌ی ابعاد زندگی انسان را بلعیده است. نئولیبرالیسم در ایران با صورتی شرقی جولان می‌دهد و فرم ایدئولوژیک دارد. هژمونی عنصر قدرتمندی مانند ایدئولوژی آن هم با محتوایی نئولیبرال در بسیاری از ساخت‌های زندگی اجتماعی به صورت امنیت‌خواهانه نفوذ می‌کند و ایده‌ی ترس را وارد عرصه‌ی جامعه و البته دانشگاه می‌نماید. از سویی وجود چنین عنصری و از سوی دیگر وجود نیرویی که از قضا او نیز مرتجع است ولی تلاش می‌کند شعارهای مترقی‌تری مانند آزادی را دستمایه قرار دهد و به جای اسطوره‌های ماورای طبیعی اسطوره‌ی این جهانی بورژوادموکراتیک ملی را آنهم در بی‌ربط‌ترین جای جهان به چنین مفاهیمی هدف خود قرارداده است؛ دست به دست هم به سوی به قول خودشان بزرگ کردن کیک اقتصاد حرکت می‌کنند؛ تکلیف روشن است. تضاد بین طیف‌هایی از جریان‌های قدرت که طیف‌هایی متفاوت از صاحبان ثروت را شامل می‌شود، موجب به وجود آمدن یک فضای کاملاً سیاست‌زده و مبتذل در سطح جامعه و دانشگاه می‌گردد. پرده‌ی آخر این نمایش در انتخابات است که یکی نقش لولوی سر خرمن را به عهده می‌گیرد و دیگری نقش منجی را و نهایتاً با وجود اختلافات خارجی و داخلی‌شان و زیر سروصدای خروارها تبلیغات، دست در دست هم پروژه‌ی نئولیبرالیسم را مشترکاً پیش می‌برند و این برای دانشجوی یعنی بیگارورزی رایگان، غذا و خوابگاه گران‌تر، سنوات کمتر، کاهش ظرفیت روزانه دانشگاه‌ها و... در این میان تنها زیست دانشجوی مورد تهدید نیست بلکه زندگی همه‌ی زحمتکشان جامعه در خطر هجمه‌ی منطق بازار قرار گرفته است همچون زیست کارگران، معلمان و در مجموع همه‌ی مزدبگیران. در چنین وضعی که فاصله‌ی طبقاتی دائم در حال افزایش است، ارزش مبادله‌ای بر ارزش مصرفی می‌چربد، همه‌ی ساخت‌ها کالایی می‌شوند و پول حرف اول را می‌زند؛ نهاد قدرت با سازمانده‌ی جریان‌های وابسته به خود و بی‌ربط به منفعت فرودستان و با دامن زدن به طرح مباحث بی‌ربط‌تر

۱۶ آذر؛ بزنگاهی برای اقدامات فراقانونی

یاسمن محبوبی متین

کمیته‌ی انضباطی دانشگاه تهران در روزهای منتهی به مراسم شانزده آذر، روزهای شلوغی را می‌گذراند. آذر ماه ۱۳۹۴ چند روز پس از برگزاری مراسم روز دانشجو چند تن از فعالین صنفی- دانشجویی کوی دانشگاه تهران احضار شدند که دانشجویان در روز ۲۹ آذر با حضور جمعی در مقابل ساختمان مرکزی دانشگاه تهران و برگزاری جلسه‌ی فوری با دکتر نیلی رئیس دانشگاه تهران ضمن طرح مطالباتشان خواستار لغو فوری این احضارها شدند. ۱۵ آذر ۱۳۹۵ چندین تن از فعالین صنفی- دانشجویی در سراسر کشور احضار و تهدید شدند. از دانشگاه تهران، علامه طباطبائی، صنعتی شریف، شهید چمران اهواز و ... فعالین صنفی تحت فشار نهادهای امنیتی بالادستی قرار گرفتند. همچنین در روز ۱۵ آذر ۹۵ بسیاری از دانشجویان تماس‌های تهدیدآمیزی مبتنی بر عدم شرکت در تجمع صنفی روز بعد دریافت کردند. امسال هم شب قبل از مراسم روز دانشجو نهادهای امنیتی و کمیته‌ی انضباطی دانشگاه تهران دست به تلفن شده و شماره‌ی فعالین صنفی را گرفتند و تنی چند از آن‌ها را احضار کردند. آن‌ها همچنین فرصت را مغتنم شمرده و با چند نفر از فعالین خوابگاه چمران نیز برای احضار و تهدید تماس گرفتند. دانشجویان خوابگاه چمران در ترم جاری تا کنون سه بار برای اعتراض به محدودیت ساعات عبور و مرور بعد از ساعت مجاز وارد خوابگاه شدند و فرم تعهد نیز پر نکردند. فعالین دانشجویی بابت مطالبات صنفی درون دانشگاه مورد بازخواست نهادهای امنیتی بیرون از دانشگاه قرار می‌گیرند و کمیته‌ی انضباطی دانشگاه تهران هم برای احضار دانشجویان به دفتر پیگیری وزارت اطلاعات در ادامه‌ی تماس‌های وزارت اطلاعات با دانشجویان، دوباره با ایشان تماس گرفتند. صرف برقراری تماس تلفنی از کمیته‌ی انضباطی غیرقانونی است، چه رسد به اینکه تماس حاوی پیام احضار به وزارت اطلاعات باشد. جناب آقای رجبی، معاون حراست دانشگاه تهران در پاسخ به یکی از دانشجویان مبنی بر چرایی احضار وی فرمودند: علت احضار را نمی‌توانم از مافوقم بپرسم!

کاغذ اخبار

زهرا منصوری

خود صدایشان را به گوش مسئولان مربوطه برسانند که شاید دانشگاه رنگ و بویی دیگر بگیرد و فضای رخت‌انگیز کنونی از آن زدوده شود. فعالین صنفی همواره نگاه تجاری به دانشگاه را محکوم کرده‌اند و خواستار انحلال پردیس‌های خودگردان هستند زیرا که بیانگر تبعیضی آشکار است، از سوی دیگر نه به کالایی‌سازی و پولی‌سازی دانشگاه از مهم‌ترین مطالبات این دانشجویان است. در دانشگاه تهران، دانشجویان در پردیس مرکزی این دانشگاه تجمع کردند و به اجرای سرود و تئاتر پرداختند و شعارهایی نیز در انتقاد از وضع موجود در دانشگاه سردادند که در پی می‌آید: «پردیس خودگران، انحلال، انحلال» «تدبیر این وزارت، علم است یا تجارت» «با سنوات و وام‌ها، شدیم برده‌ی بانک‌ها» «دانشجو آگاه است، با کارگر همراه است» «تدبیر دولتمردان، ستم علیه زنان» «هم مجلس هم دولت، اتاق فرمان غارت» «مسکن و کار و درمان، آموزش رایگان، خواسته‌ی زحمت‌کشان» «با تهدید، با احضار، ساکت نمی‌شیم این‌بار» در انتها نیز جمعی از دانشجویان دانشگاه تهران در مقابل درب ساختمان حراست تجمع کردند تا رئیس حراست پاسخگوی برخی از اتفاقات پیش‌آمده باشد زیرا به گفته‌ی برخی از این دانشجویان، روز قبل از تجمع تهدید شده بودند، اما رئیس حراست پاسخ قانع‌کننده‌ای نداد. + **اعتصاب دانشجویان صنعت نفت آبادان دانشگاه را به تعطیلی کشاند!** دانشجویان صنعت نفت آبادان در اعتراض به بدعهدی مسئولان درباره‌ی عدم استخدام دانشجویان -گروه الف- و همچنین علیه عملکرد مدیریت دانشگاه از حضور در کلاس‌های درس خودداری کردند و دست به تحصن و اعتراض زدند. این دانشجویان برای رسیدن به مطالبه‌ی خود دو هفته است که در کلاس‌های درس شرکت نکردند و اعلام کردند تا وقتی که



روزانه ۳۰ هزار تومان؛ برای یک ترم

روایتی از تمدید سنوات در دانشکده‌ی علوم اجتماعی دانشگاه تهران

مریم مومن زاده



«برای تمدید ترم ششم در دوره کارشناسی ارشد، روزانه ۳۰ هزار تومان باید شهریه پرداخت کنید!»

«ترم ششمی برای شما در کار نیست، اگر دفاع نکنید اخراج می‌شوید!»

«باید تعهد بدهید که ترم پنجم از پایان نامه دفاع کنید... با امضاء!»

این گزاره‌ها اخیراً رایج‌ترین جملاتی هستند که در تعاملات دانشجویان با مسئولین آموزش و اساتید به گوش می‌خورند، عبارتهایی که فارغ از حجمه‌های مضطرب‌کننده برای دانشجویان تحصیلات تکمیلی، بیش از پیش از فاجعه‌ی کمی‌گرایی علم (یا شاید کلویی شدن بهتر حق مطلب را بیان کند) پرده برمی‌دارد. فاجعه بودن این جریان با پیشرو شدن دانشکده علوم اجتماعی در این عرصه بهتر قابل درک می‌شود.

مسئله محدودیت سنوات موضوعی است که از اواخر ترم گذشته (پایان ترم ۵ دانشجویان کارشناسی ارشد ورودی سال ۱۳۹۴) مطرح شده و هم‌زمان در دوره‌ی دکتری هم اعمال گردیده است. طبق این محدودیت دانشجویان دوره‌ی کارشناسی ارشد موظف هستند تا پایان ترم پنج از پایان‌نامه دفاع کرده و فارغ‌التحصیل شوند و دانشجویان دکتری نیز باید دوره‌ی آموزشی و دفاع از رساله‌شان را تا پایان ترم نه به تمام برسانند. این درحالی است که تاکنون تمدید ترم شش برای دانشجویان کارشناسی ارشد در دانشگاه تهران و در دانشکده علوم اجتماعی رویه‌ای قانونی و عرفی بوده‌است می‌کنند.

و این موضوع تا شهریور سال ۱۳۹۶ نیز رواج داشته است. همچنین مطابق با متن آیین‌نامه‌ی آموزشی کارشناسی ارشد ورودی سال ۱۳۹۴، ماده ۶؛ مدت مجاز تحصیل در دوره کارشناسی ارشد دو سال ذکر شده و در تبصره‌ی این ماده در صورت تکمیل نشدن آموزش دانشجویان، ادامه تحصیل را تا دو و نیم سال مجاز شمرده است؛ که افزایش سنوات در نیم سال اول رایگان و در نیم سال دوم (ترم شش) با دریافت هزینه طبق تعرفه مصوب هیئت امنای موسسه انجام می‌شود. این تعرفه تاکنون مطابق شهریه دوره‌های شبانه محاسبه شده‌است. ولی آنچه از مسئولین آموزش به گوش می‌خورد تطابق چندانی با آیین‌نامه آموزشی ندارد و دانشجویان تحصیلات تکمیلی با وجود مشغله‌های علمی و پژوهشی پایان‌نامه، با ابهامات جدی در زمینه سنوات و چگونگی فارغ‌التحصیل شدن مواجه هستند، که این مسئله می‌تواند تاثیر بسیاری بر آینده علمی و شغلی این دانشجویان داشته باشد؛ چراکه آموزش دانشکده بر عدم تمدید سنوات در ترم شش و اخراج دانشجویان فقط و فقط به جهت تکمیل نشدن پژوهش علمی‌شان جهت تدوین پایان‌نامه، تاکید دارد. به این طریق که دانشجویان موظف هستند جهت تمدید ترم پنج کارشناسی ارشد با مراجعه به کارشناس آموزش و معاونت آموزشی فرمی را امضاء کنند که به موجب آن تعهد دهند که در پایان ترم پنج از پایان‌نامه خود دفاع می‌کنند.

شرایط محدود زمانی برای تدوین پایان‌نامه با در نظر داشتن موضوعات پژوهشی در زمینه‌ی علوم اجتماعی که با مفاهیم، نظریات و مسائل روز عرصه اجتماعی و انسانی پیوند خورده است، نتیجه‌ای نخواهد داشت، به جز کاهش کیفیت پایان‌نامه و تولید پایان‌نامه‌های بسیاری که در قفسه‌ی کتابخانه‌های دانشگاه خاک می‌خورند، بدون اینکه به مسئله‌ای پاسخ دهند یا پیوندی با عرصه‌های شغلی مرتبط برقرار کنند. بر همین اساس است که حتی دانشجویان دغدغه‌مند نیز مجبور می‌شوند پایان‌نامه‌هایی را ارائه دهند که از سطح پایین کیفیت برخوردار است، زیرا پژوهش‌های دغدغه‌مند و کاربردی نیازمند صرف وقت و انرژی از مراحل اولیه اعم از نیازسنجی موضوع تا رسیدن به نتیجه از طریق کاربست صحیح و دقیق نظریات علمی می‌باشد.

وقتی این پدیده‌های نوظهور در دانشکده علوم اجتماعی بدون پاسخ و روشنگری به روال رایج تبدیل می‌شوند، سوالاتی به ذهن می‌رسد که حضور دانشجویان چه خطری برای مسئولین دارد که سعی در به حداقل رساندن حضور افراد در دانشکده دارند؟ مگر دانشگاه تهران هدفی جز بهبود کیفیت و ارتقای علم دارد، آفت این جریان‌ها غیرمنتظره برای کیفیت پژوهش علمی چگونه توجیه می‌شود؟ انتظار می‌رود با توجه بیشتر معاونین آموزشی دانشگاه و دانشکده و مطالبه‌گری دانشجویان این قبیل جریان‌ها آسیب‌زا به حداقل برسند.

به بهانه شانزدهم آذر

بیانیه ۳۲ شورای صنفی دانشگاه‌های کشور به مناسبت روز دانشجو

این بیانیه دوشنبه سیزدهم آذرماه در صحن دانشگاه تهران قرائت شد:

شانزدهم آذر روز دانشجو نماد مبارزه‌ی دانشجویان پیشرو در راه عدالت و آزادی است. برای سال‌ها، این روز در قالب برنامه‌های کم‌مایه‌ی چند تشکل سیاسی رسمی برای ایجاد شور و هیجان زودگذر و بیان شعارهای جناح‌های سیاسی مسخ شده بود. اما اکنون سه سال است که دانشجویان مستقل و فعالان صنفی عزم کرده‌اند تا معنا و تصویری دیگر به این روز بدهند. پیام آن‌ها یک چیز بوده است: «دست زورمندان اقتصادی و سیاسی باید از دانشگاه کوتاه شود» چنان‌که از دیگر قلمروهای حیات انسانی. این فریاد نه از شور و احساسی زودگذر، بلکه از درد و دغدغه‌های روزروزی دانشجویان برآمده، و علاوه بر آن، متکی بر تحلیلی مشخص از شرایط جامعه و دانشگاه بوده است.

در سه دهه‌ی گذشته، تهاجمی هدفمند و برنامه‌ریزی‌شده، ساخت‌های گوناگون جامعه‌ی ایران را زیر ضربه‌های مهلک خود گرفته است. در اثر بحران‌های ناشی از اقتصاد دوران جنگ از یک‌سو، و فشارهای بین‌المللی برای «آزادسازی» اقتصاد از سوی دیگر، دولت‌های پس از جنگ یکی پس از دیگری، با عزمی راسخ، سیاست‌های موسوم به «تعدیل ساختاری» را پیش برده‌اند و بی توجه به پیامدهای اجتماعی فاجعه‌بار این سیاست‌ها در ایران و سایر کشورهای جهان، کوشیده‌اند هرگونه مقاومتی را در برابر این سیاست‌ها از میان بردارند. این تهاجم همه‌جانبه عمدتاً با سه اهرم صورت گرفته است: واگذاری بنگاه‌های اقتصادی به بخش خصوصی، خصوصی‌سازی و گران‌سازی خدمات اجتماعی، و تشدید سازوکارهای کنترلی بر مبنای انواع و اقسام تبعیض‌های اجتماعی و نظارت‌های امنیتی. تهاجمی که در دولت‌های گوناگون با همراهی مجلس و نهادهای مربوطه هدایت می‌شد، در دولت کنونی، علاوه بر تثبیت فاجعه‌ی دولت‌های قبل، به طرز چشم‌گیری شدت یافته است.

در زمینه‌ی مسائل کارگری، دولت‌های پس از جنگ عزمی جدی داشته‌اند که با استفاده از فضای ناشی از سرکوب تشکلهای مستقل کارگری در سال‌های قبل، هر قدر می‌توانند نیروی کار را بی‌ثبات‌تر، ارزان‌تر و مطیع‌تر کنند. خارج‌کردن کارگاه‌های زیر ده نفر از شمول قانون کار در دولت «اصلاحات»، لایحه اصلاح قانون کار در دولت‌های «مهرورزی» و «اعتدال» و همین اواخر طرح «کارورزی دانش‌آموختگان دانشگاهی» تنها نمونه‌های معدودی از تلاش یکپارچه‌ی دولت‌ها در این زمینه‌اند. در حوزه‌ی بهداشت و سلامت، روند آزادسازی قیمت خدمات درمانی با سرعت پیش رفته است. حتی طرح بیمه‌ی سلامت که

خود پوششی بر آزادسازی قیمت‌ها و بستری برای بهره‌کشی بیش‌تر از پرستاران بود عملاً کنار گذاشته شده است. در عرصه‌ی آموزش عمومی شاهد افزایش چشمگیر مدارس غیرانتفاعی و کالایی‌سازی و کنکور‌سازی آموزش بوده‌ایم. عدم پرداخت دستمزد واقعی معلمان، جذب نیروهای حق‌التدریسی بی‌ثبات با دستمزدهای بسیار کم و حبس فعالان صنفی معلمان از دیگر حمله‌ها به عرصه‌ی آموزش عمومی و معلمان بوده است.

در زمینه‌ی مسکن، چشمگیرترین تلاش دولت‌ها برای تأمین مسکن اجتماعی («مسکن مهر») عمدتاً به محملی برای سوداوری و وابستگان سیاسی و اقتصادی بدل شد، و دولت کنونی نیز نه‌تنها هیچ وظیفه‌ی اجتماعی‌ای را از جمله ساخت مسکن برای مردم بر عهده‌ی خود نمی‌داند، بلکه با طرح پیشنهاد فروش مسکن در بازار بورس، قصد دارد تیر خلاص را بر ایده‌ی مسکن اجتماعی شلیک کند.

فرآیندهای بالا، مشخصاً در حوزه‌ی آموزش عالی نیز اجرا شده است. در دهه‌های اخیر، دولت‌ها هر چه بیش‌تر از حمایت‌های اقتصادی خود از دانشگاه‌ها کاسته‌اند. در برنامه‌ی پنجم توسعه دست‌پخت دولت «مهرورزی» وظیفه‌ی احداث و تأمین خوابگاه برای دانشجویان از دوش دولت برداشته شده است. وضعیت اسفباری که امروز در خوابگاه‌ها شاهد هستیم، نتیجه‌ی این سیاست‌هاست که امروز هم در قالب طرح‌هایی چون طبقه‌بندی کیفی خوابگاه، با شدت بیش‌تری ادامه دارد. همین مسئله درباره‌ی دیگر خدمات رفاهی از جمله تغذیه و حمل‌ونقل نیز صدق می‌کند. ساخت فودکورت‌ها و رستوران‌های خصوصی در برخی دانشگاه‌ها، پیوندی مستقیم با کاهش کیفیت تغذیه‌ی عمومی دانشجویان دارد. از سوی دیگر، در کنار پولی‌سازی و گران‌سازی خدمات رفاهی، برخورداری از پشتیبانی مالی نیز برای دانشجویان دشوار و دشوارتر شده است. در شش سال اخیر، در این زمینه سنگ تمام گذاشته‌اند: با دانشجویانی که از تسهیلات و وام استفاده کرده‌اند، همچون بدهکار بانکی برخورد می‌شود.

اجرای موفقیت‌آمیز این سیاست‌ها نیازمند اهرم‌های امنیتی و انضباطی نیرومند است. احضار و تهدید کنشگران صنفی از سوی نهادهای امنیتی خارج از دانشگاه و تشدید تبعیض‌های جنسیتی، چه در گزینش دانشگاه‌ها و چه در مقررات ناعادلانه‌ی خوابگاه‌های دختران، از جمله‌ی این اهرم‌های انضباطی است.

می‌دهند به جای تحصیل در دانشگاه و ماندن در محیط عمومی آن، جذب بازار کاری بی‌ثبات و ناامن شوند. با روندی که از برنامه‌های توسعه و برنامه‌های بودجه‌ی سالیانه به ویژه برنامه بودجه ۹۶ شاهد هستیم دانشگاه‌ها بیش از پیش به بنگاه تأمین اپراتور و نیروی کار ارزان برای صنایع، و فروش پژوهش‌های آکادمیک به ثروتمندان خواهد شد و هر آنچه پیش‌ازاین نام علم انتقادی را با خود یک می‌کشید، از میان می‌رود.

شوراهای صنفی سراسر کشور، در تمام سال‌های تهاجم عنان‌گسیخته‌ی سرمایه و قدرت به دانشگاه‌ها، نماینده‌ی راستین دانشجویان ایران بوده هستند. این شوراهای، این بار به بهانه‌ی شانزدهم آذر ۱۳۹۶، در همبستگی با دیگر کنشگران اجتماعی - که کوشیده‌اند سدی در راه این تهاجم باشند - مطالبات صنفی و اجتماعی دانشجویان را اعلام و بر این باور خود تأکید می‌کنند که راه تحقق خواسته‌ها، قدرت جمعی دانشجویان و اراده‌ی مستقل آنان است:

- ۱) لغو بی‌چون‌وچرای طرح استثماری «کارورزی دانش‌آموختگان دانشگاهی»
- ۲) افزایش ظرفیت‌های دوره‌ی روزانه، توقف گسترش ظرفیت‌های پولی و انحلال پردیس‌های بین‌الملل
- ۳) توقف واگذاری فضاهای دانشگاهی به کسب‌وکارهای خصوصی، و بازگرداندن آن به تشکلهای و کانون‌های دانشجویی
- ۴) پوشش کامل خدمات و یارانه‌ی دولتی در زمینه‌ی تغذیه، اسکان و حمل‌ونقل دانشجویان
- ۵) الغای قانون سنوات و حذف قانون تخصیص بودجه دانشجویان بر اساس سنوات
- ۶) حذف تهدیدها و برخوردهای امنیتی در پاسخ به اعتراضات و مطالبات دانشجویی
- ۷) اعطای مجوز به ایجاد تشکلهای دانشجویی دگراندیش و مستقل از جناح‌های قدرت
- ۸) بازگشت کامل دانشجویان ستاره‌دار و محروم از تحصیل به دانشگاه‌ها
- ۹) الغای تبعیض‌های جنسیتی و جغرافیایی در گزینش دانشجویان
- ۱۰) تضمین حق تحصیل برابر برای همه‌ی قومیت‌ها و پیروان همه‌ی مذاهب و آیین‌ها
- ۱۱) تصحیح آیین‌نامه‌های تشکلهای و مشخصاً شوراهای صنفی و حذف مواردی که در سال‌های اخیر به آیین‌نامه اضافه و مانع از تأسیس یا احیای بسیاری از شوراهای صنفی شده‌اند
- ۱۲) اعطای مجوز برای تشکیل «اتحادیه‌ی شوراهای صنفی کشوری» در جهت افزایش توان مداخله‌گری شوراهای صنفی و هماهنگی بیش‌تر آن‌ها در طرح مسائل صنفی دانشجویان

آیا دانشجویان طبقه‌اند؟

مایکل هادسون، ترجمه پویا معماری آزاد



زندگی. از این رو امروز طبقه متوسط طبقه‌ای بدهکار است. با ریختن اشک تمساح برای رشد کند اشتغال در آمریکا در دوران رکود پس از ۲۰۰۸ (اقتصاد پایدار اوپاما که در آن تنها به بانک‌ها کمک مالی شد و نه به اقتصاد)، طبقه مالی نقش صنعت و اقتصاد را به طور کلی، ناچار بودن به پرداخت کافی به کارمندان خود می‌دید تا جایی که آن‌ها بتوانند حجم فزاینده‌ای وام دریافت کنند. سود و کارمزدها (آخرین کارمزدها و جرائم دیرکرد اکنون به شرکت‌های اعتباری بیش از آنچه آن‌ها به‌عنوان سود بهره می‌گرفتند، بهره می‌رساند) بلندپروازانه‌اند و اقتصاد کالا و خدمات را افسرده رها می‌کنند. اگرچه کتاب‌های درسی پول و بانک‌داری می‌گویند که تمام سودها (و کارمزدها) جبران ریسک هستند، هر بانکداری که عملاً ریسک می‌کند به‌سرعت برکنار می‌شود. بانک‌ها ریسک نمی‌کنند، این دولت‌ها هستند که ریسک می‌کنند (اجتماعی کردن ریسک، خصوصی کردن سودها). پیش‌بینی می‌شود که اقتصاد آمریکا ممکن است با بار سنگین

رهن‌های ورشکسته و سایر وام‌های بدی که دولت اوپاما در سال ۲۰۰۸ در توقیف‌ها باقی گذاشت قادر به بهبود نباشد، بانک‌ها اصرار دارند که دولت همه وام‌های دانشجویی را ضمانت کند. آن‌ها همین‌طور اصرار دارند که دولت معدن طلای مالی مدفون در این چنین بدهی‌هایی، یعنی آخرین کارمزدهای انباشته شده را تضمین نماید. بنابراین چه دانشجویها عملاً حقوق‌بگیر بشوند یا نه، بانک‌ها اقساط را در اقتصاد جعلی امروز همچنان دریافت خواهند کرد. دولت اقساط را با وانمود آن که عملاً بهبودی وجود دارد به بانک‌ها خواهد پرداخت. اگر بهبودی وجود داشته باشد، پس می‌تواند به معنی این باشد که بانک‌ها در حال انجام ریسک‌اند، ریسکی به اندازه کافی بزرگ برای توجیه نرخ سود بالای وام‌های دانشجویی، این به سادگی پاسخ به آن چیزی است که بانک‌ها برای دادن وام به رهن‌های مسکن مذاکره کرده بودند. دانشجویانی که موفق به کسب شغلی می‌شوند، امیدوارند تشکیل خانواده دهند، یا حداقل به طبقه متوسط بپیوندند.

آرامی‌ترین معیار زندگی طبقه متوسط در جهان امروز (جدای از داشتن تحصیلات دانشگاهی) مالکیت یک مسکن است. اما تقریباً هیچ‌کس نمی‌تواند بدون وام مسکن خانه‌ای بخرد و بهای چنین وام مسکنی پرداخت تا ۴۳ درصد از درآمد فرد به مدت ۳۰ سال است که زندگی آینده یک فرد (در جهان غیرممکن امروز که نه فقط یک اقتصاد چرخنده، بلکه اشتغال کامل را فرض می‌گیرد) است.

بانک‌ها می‌دانند خیلی بعید است که کارگران برای تأمین هزینه‌های آموزشی و وام مسکن خود به اندازه کافی دریافتی داشته باشند. هزینه مسکن بسیار بالاست، بهای آموزش دانشگاهی بسیار بالا است، میزان وامی که کارگران باید بالای هر چک پرداختی بپردازند آن‌چنان بالاست که کار آمریکایی خارج از بازارهای جهان (به استثنای سخت‌افزارهای نظامی فروخته‌شده به سعودی‌ها و دیگر تحت‌الحمایه‌های آمریکا) قیمت‌گذاری می‌شود. از این رو، بانک‌ها اصرار دارند که دولت بپذیرد که وام‌های مسکن و نیز آموزش عالی سبب هیچ ریسکی برای بانکدارها نباشد.

امور مسکن فدرال وام‌های مسکنی را تضمین می‌کند که همان‌طور که پیش از این ذکر شد، ۴۳ درصد از درآمد متقاضی را جذب می‌کند. درآمد در سالیان اخیر افزایش نیافته است، اما از دست دادن کار افزایش یافته است. نیروی کار پیشین طبقه متوسط در حال کاهش به کار با حداقل دستمزد (مک‌دونالد و دیگر غذاهای فوری) یا کار چرخنده (اوبر) است. در اینجا هم کارمزدها وقتی که عدم پرداخت‌ها همه تحت پوشش دولت وجود دارند به‌سرعت بالا می‌روند، انگار که این تاوان بانک‌ها برای ریسک‌هایی است که خود دولت به عهده دارد.

از غلام وام تا برده‌های مزد

با توجه به این واقعیت که آموزش عالی مقدمه پیوستن به طبقه کارگر است (به استثنای میلیاردرهایی که ترک تحصیل می‌کنند)، طبقه متوسط طبقه بدهکار است. چنان غرق در بدهی است که وقتی می‌خواهد شاغل شود مجالی برای اعتصاب ندارد؛ آنقدر که نمی‌تواند مقابل وضعیت کار اعتراض کند. این چیزی است که آلن گرینسپین تحت عنوان متأثر شدن کارگران آسیب‌پذیر از بدهی شرح می‌دهد. آیا در این

شرایط دانشجویان به آینده خود می‌اندیشد؟ آنان چه فکری در مورد جایگاه خودشان در این جهان می‌کنند؟ دانشجویان نینجاهای جدیداند: بدون درآمد، بدون کار، بدون دارایی. والدین‌شان ثروت دارند اما این ثروت حتی از بازنشستگان هم ر بوده شده است. بیش از همه دولت دارایی دارد، امکان دریافت مالیات به طور عمده از کارگران و حتی بهتر، امکان چاپ اسکناس عمدتاً به صورت کمی برای ثابت قیمت‌ها. بیشتر دانشجویان امیدوارند که از والدین‌شان مستقل شوند اما زیر بار سنگین بدهی و در مواجهه با بازار کار نامناسب حتی وابسته‌تر می‌شوند. از این رو بسیاری از دانشجویان مجبورند همچنان در خانه والدین‌شان زندگی کنند.

مشکل آن است که وقتی دانشجویان کار پیدا می‌کنند و مستقل می‌شوند، در واقع به بانک‌ها وابسته می‌شوند و برای پرداخت به بانک، باید حتی بیشتر وابسته به کارفرماها باشند.

این ممکن است چشم‌انداز موضوع را از نقطه مزیت بانکدارها روشن کند. آن‌ها ۱٫۳ تریلیون دلار مطالبات دانشجویی دارند. در واقع با وجود این واقعیت که شهریه دانشگاه‌ها در ایالات متحده حتی بیشتر از هزینه مراقب‌های بهداشتی (بهداشت و درمانی پولی‌شده و نه بهداشت و درمان اجتماعی‌شده) است. غالباً بانک‌ها بیش از دانشگاه‌ها درآمد حاصل از آموزش دارند. به خاطر آن که نرخ بهره دو برابر می‌شود و نرخ بهره وام‌های دانشجویی، یعنی ۷ درصد، به معنی آن است که پرداخت سود ارزش اصلی وام را فقط در طی ۱۰ سال دو برابر می‌کند. (با استفاده از قاعده ۷۲ که در آن ۷۲ را بر نرخ سود تقسیم می‌کنند و زمان دو برابر شدن اصل وام را به دست می‌آورند).

رابطه‌ای وخیم در آمریکا میان بانکداری و آموزش عالی ایجاد شده است. بانکدارها در هیئت‌مدیره‌های دانشگاه‌های برجسته می‌نشینند، نه صرفاً برای هموار ساختن مسیر خود به عنوان بخشنده بلکه به این خاطر که تغییر دانشگاه‌ها به شرکت‌های مستغلاتی را تأمین مالی می‌کنند. دانشگاه‌های نیویورک و کلمبیا در شهر نیویورک از املاک‌داران بزرگ هستند. مانند کلیسا، آنان هیچ مالیات بر دارایی و مالیات بر درآمدی پرداخت نمی‌کنند چون برایشان یک نقش اجتماعی حیاتی در نظر گرفته

شده. اما از نقطه‌نظر مزیت بانکدارها، نقش آن‌ها تدارک بازار برای وام است که اندازه آن اکنون حتی از وام کارت اعتباری پیش افتاده است.

«سیتی بانک» در شهر نیویورک کاری را انجام داد که متهم به داشتن قرارداد نامتعارف با دانشگاه نیویورک شد، کاری که دانشجویان آینده را به تهیه سرمایه تحصیل‌شان از طریق وام تشویق می‌کرد. در جهان امروز یک دانشگاه بیش از بانک‌ها که خواهان وام به دانشجویان هستند می‌تواند متهم شود - و بانک‌ها خواهان دادن وامی بیش از آنچه دولت‌ها تضمین آن را پوشش خواهند داد هستند و مورد هیچ پرستی هم قرار نمی‌گیرند. از این رو، بانکداران در هیئت‌مدیره دانشگاه‌ها به هزینه‌های سنگین آموزش مهر تأیید می‌زنند چرا که می‌دانند هرچه دانشگاه‌ها هزینه‌ها را بیشتر کنند، بانکداران همانقدر بهره و جریمه می‌گیرند. البته همین جریان در وام مسکن هم وجود دارد. هرچقدر صاحب خانه پول بیشتری بابت فروش خانه دریافت کند، بانک حتی مبلغ بیشتری در هزینه بهره روی رهن دریافت خواهد کرد. به این دلیل است که تمام رشد در اقتصاد آمریکا در بخش مالی، اساساً تحت مالکیت یک درصد در جریان است.

تحت این شرایط، جامعه دانش‌آموخته‌تر به معنی نیروی کار قابل استخدام بیشتر نیست بلکه به معنی جامعه‌ای کمتر قابل استخدام است؛ چون دستمزد بیشتر و بیشتر و درآمد مصرف‌کننده نه برای خرید کالاها و خدمات، نه برای غذا خوردن در رستوران یا تولیدات کارگر بلکه برای پرداخت به بخش مالی و طبقه صاحب‌خانه متحد آن، مورد استفاده قرار می‌گیرد. جامعه‌ای دانش‌آموخته‌تر تحت این قواعد صرفاً جامعه‌ای بدهکارتر، اقتصادی از پای درآمده با تورم بدهی، ریاضت و بیکاری به استثنای سطح‌های حقوق پایه است.

در حدود نیم قرن امریکایی‌ها با فرورفتن در بدهی و خریدن خانه شخصی و آموزش دانشگاهی فرزندان خود را ثروتمند و ثروتمندتر تصور می‌کردند. ثروت‌های آن‌ها بدل به ثروت برای بانک‌ها، صاحبان سهام و دیگر وام‌دهندگان و بدهکاران شده است و آنچه به صورت عادی به عنوان «طبقه متوسط» تحسین می‌شود، در حقیقت به یک طبقه بدهکار تبدیل می‌گردد.